

دکتر محمود شفیعی

سخن سعدی

از نظر سبک و دستور زبان

گلستان

- ۶ -

۴۹ - « را » بمعنی برای (در اضافه یا وصف) :

... چون بدرخت گل برسم دامنی پرکنم « هدیه اصحاب را » .
خون یکی از رعیت ریختن « سلامت پادشاه را » روا باشد . تسکین
« خاطر مسکین را » همی گفت ...

۵۰ - « را » زاید یا زاد بمعنی زاده شده (فعل معلوم بجای فعل مجهول) :

پشت دوتای فلک ، راست شد از خرمی
تا چو تو فرزند « زاد » مادر ایسام « را »

۵۱ - « را » زاید (یاد کرد بمعنی شد) :

طبع تو « را » تا هوس نحو « کرد »

صورت صبر از دل ما محو کرد !

۵۲ - گرفتن در معنی آغاز کردن :

دشنام دادن « گرفت » و سقط گفتن .

دست تعبیر بدن‌دان گزیدن « گرفت ». سخنهای رنجش آمیز گفتن « گرفت ». از هر طرف بمنازعت خواستن « گرفتند ». زبان درازی کردن « گرفت » و عیش مرا منغص کردن .

همچنین : خوردن گرفت و ملامت کردن گرفت .

۵۳ - « و بس » بمعنی فقط (۱) :

اما در حقیقت يك نشان دارد « و بس » .

جهان ای برادر نماند بکس

دل اندر جهان آفرین بند « و بس »

عالمی را که گفت (۲) باشد « و بس »

چون بگویند نگیرد (۳) اندر کس !

۵۴ - فرمودن در معنی دستور دادن :

نعمت بسیارش « فرمود » و اکرام کرد .

از قطع رحم نهی کرده است و بمودت ذی القربی « فرمود » .

۵۵ - حاصل مصدر از اسم عربی (۴) :

موجب « خصمی » اینان در حق تو چیست ؟

سلطان که بزر بر سپاهی « بخیلی » کند با او بجان جوانمردی نتوان

کرد ! چون « عاشق و معشوقی » در میان آمد « مالک و مملوکی » برخاست !

۵۶ - تقدیم مضاف الیه (اضافه مقلوب) بیش از امروز :

گر نبیند بروز « شبیره چشم »

چشمه آفتاب را چه گناه

« درویش پسر » این بشنید و گفت . . .

۵۷ - « ان » در جمع غیر جاندار :

نگار من چو درآید بخنده نمکین

نمک زیادہ کند بر جراحت « ریشان » (۵)

جمع اسم جمع :

« مردمان » را عیب نهانی پیدا مکن .

همی گزینم از « مردمان » بکوه و بدشت

که از خدای نبودم بآدمی پرداخت !

۵۹ - فعلی استمراری حال بجای الزامی :

سپه گوش را گفتند تو را ملازمت صحبت شیربچه و جه اختیار افتاد ؟

گفت : تا از فضلہ صیدش « می خورم » و ز شر دشمنان در پناه صولت اوزندگی

« می کنم » . (بجای بخورم و بکنم) .

۶۰ - حاصل مصدر بجای اسم مصدر :

... که « آسانی » گزیند از خویشتن اورا آسانی

زن و فرزند بگذارد بسختی !

آنکه در نعمت و آسایش و « آسانی » زیست

مردنش زین همه شك نیست که دشخوار آید !

۶۲ - ماضی بجای مضارع (یا ماضی التزامی) :

دوستی هوجب رضای خداست

کس ندیدم که « گم شد » از ره راست !

۶۲ - داشتن در معنی بودن :

اگر ... و گرفتار آیم که راغم تخلص من « دارد » ؛ (بجای باشد) .

۶۳ - مصدر بجای ماضی :

خطا کردم تو را بی جرم و خطا « آزدن » . (بجای آزدم) .

۶۴ - مصدر بجای اسم مصدر :

حاکم از « گفتن » او برنجید . (بجای گفتار ، گفته یا سخن) .

۶۵ - « ی » استمراری با فعل شرطی :

گفت جان پدر تو نیز « اگر بختی » به که در پوستین خلق افتی .

صحبت گل خوش بدی « گرنیستی » تشویش خار (۶) . « گر » جور شکم « نیستی »

هیچ مرغ در دام صیاد نیوفتادی . (۶)

۶۶ - « ب » تاکید در فعل :

ما بسختی « بمردیم » و تو بر بختی بمردی .

۶۷ « است » بجای « باشد » :

نشیده ایم که کس او را (۷) (آفتاب را) دوست گرفته « است » و عشق

آورده .

۶۸ - داشتن بمعنی نگاه داشتن :

با جهودانم بکار گل « بداشتند » .

... او را بدست آوردند و در پیش ملک در صحن سراج « بداشتند » .

۶۹ - « با » بمعنی « ب » :

همه روز اتفاق می سازم .

که شب « با » خدای پردازم !

۷۰ - حذف « ال » از ترکیب عربی در فارسی :

همچنین از نهیب « برد عجوز »
شیر ناخورده طفل دایه هنوز

۷۱ - « اینچه » بجای اینکه (مانند آنچه) :

« اینچه تو گفتی مناقض آن است .
گفتم مناسب حال من است « اینچه » تو گفتی .

۷۲ - تاخر فعل معین در مستقبل (بضرورت شعر) :

چورخت از مملکت بر بست « خواهی »
گدایی بهتر است از پادشاهی

۷۳ - « همچنان » بمعنی در این حال (یازاید) :

گفت ای برادر شکر نعمت بساری عزاسمه « همچنان » افزون تر است
بر من . رنج و عنامی کشید و شکر نعمت حق « همچنان » می گفت که ...

۳۴ - بکس شمردن = کسی دانستن :

گر فریدون شود به نعمت ملک
بی هنر را « بهیچ کس مشمار ! »

۷۵ - تغییر ضمایر :

حاتم طایی را گفتند از « تو » بزرگ همت تر در جهان دیده‌ای : (۱) .

۷۶ - « همی » زاید :

که « همی » ناگاه کیسه‌ای یافتم پرمروارید .
که « همی » ناگاه از ظلمت دهلیز خانه‌ای روشنی بتافت .

۷۷ - علامت نکره با اسم موصوف (نه با صفت چونانکه امروزه بیشتر می آورند).

« ابلهی » را دیدم سمین ، « خلقی » ثمین در بر و « مرکبی » نمازی در زیر
و « قصبی » مهتری بر سر .

۷۸ - تأخیر صفت از موصوف (در صفت عددی) : « چنیا » - ۱۷

« باری » چند غوطه خورد . « تنی » چند از روندگان در صحبت من
بودند . « روزی » دو بلا و محنت کشید و سختی دید .

۷۹ - برداشتن = بالا بردن و بلند کردن (بطور اطلاق) :

خود را خوش آواز پنداشتی و فریاد بیهده « برداشتی » .

۸۰ - دانستن در معنی توانستن : « نمانچمه » - ۳۷

هیچ صیقل نکو « ندانند » کرد
آهنی را که بد کهر باشد ! این .

۸۱ - عطف مصدر بمصدر مرخم : « نمانچمه » - ۳۷

سخن اندیشیده « گفت » و حرکت پسندیده « کردن » .

۸۲ - نتوان بجای نتواند : « نمانچمه » - ۳۷

دل من بر صدق این سخن گواهی می دهد و جز چنین « نتوان » بودن (۱).

۸۳ - نباید بمعنی مبادا ،

چندین جفا بر وی میسند « نباید » که فردای قیامت - به از تو باشد

و شرمساری بری .

« نمانچمه » - ۳۷

۸۲ - گوش داشتن = نگاه داشتن :

دونان بخرند و « گوش دارند »

گویند امید به که خورده (۸) .

بهاه رهنه از ناله به

پایان

ببده و پیش رفسله رلهه به

شیوه سخن ، خاقانی را در ردیف استادان قرار میدهد که
 سبک آنانرا خراسانی یا ترکستانی میگویند . همه آنها به استواری
 انشاء ، یاکی لفظ ، استحکام و صلابت تلفیق و اتخاذ راه مستقیم
 و صریح در بیان مقصود موصوفند . (شاعری دیر آشنا)

- ۱ - برای توضیح بیشتر رجوع شود به « شاهنامه و دستور » تألیف نگارنده .
- ۲ - گفت (مصور مرخم) بمعنی گفتن یا گفتار (مصدر یا اسم مصدر)
- ۳ - نگیرد یعنی اثر نکند .
- ۴ - چنانکه خصمی از خصم و بخیلی از بخیل بمعنی خصومت و بخل و نظیر اینها .
- ۵ - شاید گفته شود که در این دو معنی اوصفی است یعنی صفت جانشین موصوف ولی وجه اولی ترجیح لهنت را کاملاً از آن متسلط است
- ۶ - نیستی در هر دو شاید بجای نیودی آمده است که لا محققه از مریح رفسله
- ۷ - ضمیر « او » برای غیر انسان .
- ۸ - برای تفصیل هر یک از موارد بحث نیز به « شاهنامه و دستور » مراجعه شود .